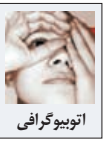


	
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران	
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان	
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف	
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – ۸۸۶۵۴۳۹۲ نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir	
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۰۰۱۹۹	
امور مشترکین: ۴۲–۸۸۴۴۱۳۸۸	
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌ رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰	
چاپ کلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷–۶۶۸۲۳۳۶۶	



وقتی خدا بچه‌ای به ما داد-۱۳

احمد غلامی



نمی‌دانم چه جور شد، خدا به ما بچه‌ای داد. چون هیچ‌کدام در قید و بند اینکه موجود دیگری را به کره زمین اضافه کنیم،نبودیم،به‌خصوص که این موجود پدر و مادری مثل ما نداشته باشد، چیز به درد بخوری از آب در نخواهد آمد. از وقتی افسانه حمله شد، دیگر دست به سیاه و سفید نمی‌زد و پروژه هایدگر را آغاز کرد تا بچه‌اش از همان کودکی با مفهوم قدرت و سازش با قدرت آشنا شود. پدرزنم گفت: «خوب گوشاتو باز کن، بچه به دنیا اومد، صاف میذارى خونه ما، پیش تو باشه معلوم نیست چی از آب دربیارد.» گفتیم: «چشم!» این جمله مسوولیت‌های بعدی را هم از دوش من برداشت و زمانی که افسانه در بیمارستان داشت بچه‌اش را به دنیا می‌آورد من توی زمین فوتبال بودم و اتفاقاً آن روز یکی از روزهای خوبم بود چون بر حسب تصادف گل زیبایی زدم. آنقدر شاد بودم که یادم رفت زلم در بیمارستان منتظرم است و بعد از فوتبال با بچه‌های تیم که همه از اجل ارادل و لوایش بودند، رفتیم استخر و سونا و تا می‌توانستیم خوش گذرانیدیم. وقتی ادمم خانه دیدم کسی نیست. تلفن زنگ زد. با شتاب گوشی را برداشتم. پدرزنم بود، فرید زاد: «معلومه اصلاً کجایی؟» گفتیم: «چطور مگه؟» گفت: «چطور مگه؟» گفتیم: «طوری شده؟» گفت: «بله، انگار زنت توی بیمارستانه و داره می‌زاد.» گفتیم: «چه خوب.» گفت: «واقعاً بی‌شعوری.» گفتیم: «چرا؟» گفت: «بدو برو بیمارستان. گل بخور، یادت نره.» راست می‌گفت.

خانم پرستار منی گفت: «خدا رحمت کنه.» گفتیم: «کیو؟» گفت: «ها شما نسبیتی داشت؟» گفتیم: «کی؟» گفت: «همون خاویوش که صبح مرده»

زانونهایم سست شد. گفتیم: «زنم مرده؟» گفت: «ننون بود.» اما انگار کس و کاری نداشت. فرستادن سراغ پدرارش.

گفتیم: «کی؟» گفت: «شما اقارحیمی هستین؟» گفتیم: «نه.» گفت: «پس چرا پیرهن مشکى پوشیدین چرا اینقدر نگرانین.» توضیح دادم زلم صبح زایمان کرده ادمم ببینیم حالش چطور است. گفت: «زود نیومدین؟» گفتیم: «والله.» رفت دنبال زلم. دعا می‌کردم زلم دختر زاییده باشد. دلم نمی‌خواست پسر داشته باشم تا بزرگ شد بقیام را بگیرد و حالم را جا بیآورد. دختر باشد، مسوولیتش می‌افتاد روی دوش افسانه. خانم پرستار رفت و آمد و گفت: «خانمتون ناراحت و گشتن...» گفتیم: «چی گفت؟» گفت: «والله.» گفتیم: «چی گفت؟» گفت: «ببخشید خانمتون گفت، بروم گشو.» گفتیم: «حق داره، پسرره یا دختر؟» گفت: «شتر سمنده، نمی‌تونم بگم.» دست از پا دراز تر برگشتم رفتم خانه پدرزنم. داشت جای می‌خورد و فوتبال نگاه می‌کرد. انگار نه انگار من را دیده است. گفت: «زن، نه نزن، یاس بد.» گفتیم: «بیریزون کردن.» گفت: «هی دونم.» گفتیم: «پسرره یا دختر؟» گفت: «به تو چه.» گفتیم: «بابا اون بچه منم هست!» گفت: «خب باشه، به من چه، پس چرا اسمش رو از من پرسى؟» گفتیم: «آقای طهماسبی تورو خد.» گفت: «مرای تو چه فرقی می‌کنه، تو که نمی‌خوای نگهش داری؟» گفتیم: «فرق دارم.» گفت: «چی دوست داری؟» گفتیم: «دختره؟» گفت: «بیز آوردی پسره، اسمش رو هم گذاشتیم رستم که جرات نکنى صدش کنی!» توی دلم گفتیم: «چه بی‌مزه!» اما خودش خندید. بروم «آقای طهماسبی تورو خدا راس بگیرن.» گفت: «ممی‌گم بروم چه چایه برام بریز نیار. زلم بیمارستان کنار افسانه‌س.» رفتم چایای آوردم. نم پس نمی‌داد. ولش کردم. تا فردا صبح بروم بیمارستان ببینم زلم پسر زاییده یا دختر.

سکانس آخر

کشف سه فیلمنامه کمشده کوروساوا

سه فیلمنامه بلند نوشته اکیرا کوروساوا فیلمساز سرشناس ژاپنی که سال‌ها بود گم شده بودند، پیدا شدند. به گزارش سرتلآنلاین، فیلمنامه‌های پیداشده شامل دو فیلمنامه برای دو اثر بلند داستانی - «مردم کانوک‌همارو» و «هردی که آینده را می‌سازد» - است و سومی یک درام رادیویی با عنوان «کارخانه شاد» است. اولین فیلمنامه درباره خدمه یک کشتی یارم قدیمی است که می‌کوشند از یک توفان در دریا جان سالم به در ببرند. این فیلمنامه را هیروشی هاشیموتو فیلمنامه‌نویس بر مبنای ایده‌ای از کوروساوا به پایان رساند. قرار بود این فیلم با بازی توشیرو میفونیه ساخته شود و سال ۱۹۵۱ به نمایش درآید، اما این پروژه به مرحله تولید نرسید. فیلمنامه دوم سال ۱۹۴۶ نوشته شد و قرار بود با همکاری چند کارگردان به تهیه‌کنندگی استودیو توهو ساخته شود. درام رادیویی «کارخانه شاد» را کوروساوا آگوست ۱۹۴۲ و زمانی نوشت که همچنان به عنوان دستیار کارگردان با شبکه رادیویی آن‌اچ‌کی همکاری می‌کرد.

کابريل گارسيا مارکز نوشتن رمان جدیدش را به پایان برد

آخرین اثر مارکز که «فیلمم» که سخنرانی‌کنم» نام دارد و دربرگیرنده ۲۲ متن سخنرانی این نویسنده است، روز جمعه در اسپانیا و امریکای لاتین رونمایی شد. گارسیا مارکز در مراسم رونمایی کتاب خود حاضر نشد. مارکز در شش سال گذشته هیچ کتابی منتشر نکرده بود. کابريل گارسيا مارکز آخرین بار در سال ۲۰۰۴ بود که یک کتاب منتشر کرده بود. کتاب «یادمه که سخنرانی‌کنم» با مثن سخنرانی مارکز که در دبیرستان ایراد کرده بود (۱۹۴۴) شروع می‌شود و با متن سخنرانی‌اش در «کالامی زبان اسپانیایی» در اسپانیا (۲۰۰۷) بود. «وقتی سخنرانی‌هایم را بازبینی می‌کردم، متوجه شدم به عنوان نویسنده چه تغییر و تحولات و روند تکاملی‌ای را پشت سر گذاشته‌ام»

مانی‌فراهانی: پیش از آغاز کارم به عنوان کارگردان، سینمای گانگستری همیشه یکی از علاقه‌مندی‌هایم بود. بسیاراً موختم و تماشاى فیلم‌های مطرح این ژانر راه را برام باز کرد و پرتره‌ای روشن از این سینما را برای من در سال‌های جوانی ترسیم کرد. البته من در اینجا از فیلم‌های پیش از دهه ۷۰ نام می‌برم، چراکه می‌خواهم از فیلم‌هایی نام ببرم که پیش از آغاز کارم تماشايشان من را مبهوت کرده بود. در ۴۰ سال اخیر هم فیلم‌های تحسین‌برانگیز بسیاری دیدهام. از پدرخوانده‌های کاپولا تا جمعه خوب طولانی و فیلم‌های دیگر نظیر ساخته‌های جان وو که هر کدام‌شان نکته آموزنده‌ای داشته‌اند. اینها فیلم‌هایی هستند که من در روزگار جوانی دیدهام و توصیه‌ام به هر کارگردان جوان این است که تماشاى این فیلم‌ها را در ژانر سینمای گانگستری از دست ندهد.

■ **دشتمان مردم (۱۹۳۱)**

من به راحتی می‌تونم به این فیلم چهار ستاره بدهم. ویلیام اروملن قصه جوانی را از دار و دسته اوایش در این فیلم روایت می‌کند که خیلی زود سر از دار و دسته گروه‌های زیرزمینی شیکاگو درمی‌آورد. روح واقعی گانگستریسم را می‌توان در این فیلم به راحتی لمس کرد. جیمز کائگی، جین هارلو و ادوارد وودز بازی‌های شگفت‌انگیزی را در این فیلم ارائه کرده‌اند. کائگی برای بازی در نقش اول این فیلم چنان انرژی صرف می‌کند که باور کردنی نیست. از همه اینها که بگذریم موسیقی این فیلم هم بی‌نظیر است.

■ **صورت زخمی (۱۹۳۲)**

هاوارد هاکس و ریچارد روسون فیلمی ساخته‌اند که باید آن را تند و تیز خواند. در عین حال این فیلم روان

آخرین پیشنهاد: سریال «مختارنامه» و مرور سه فیلم کلاسیک

قصه‌های دراماتیک تاریخ

فریدون فرهودی

سریال «مختارنامه» یکی از سریال‌هایی است که اخیراً توجهم را جلب کرده است. به نظر می‌باری‌با یک ساخت این سریال بار دیگر تسلطش را به درام نشان داده است. او از فصل‌ها، روابط و داستان‌هایی که برد دراماتیک نوازند اجرای دراماتیک خوبی درآورد است. پرداخت دراماتیک موقعیت‌ها در سریال «مختارنامه» یک سر و گردن بالاتر از دیگر سریال‌های تاریخی است و همه اینها نشان دهنده زحماتی است که برای نوشتن فیلمنامه این سریال کشیده شده‌است. شنیدم بعضی‌ها از عدم باورپذیری لوکیشن‌ها یا لیل‌های اشخاص گلایه دارند. من اطلاعات دقیقی از معماری یا پوشش ادماها در آن روزگار ندارم اما حتماً داوود میربقری با نگاه تیزبینانه‌ای که دارد اطلاعات جامع و کاملی از آن زمان جمع‌آوری کرده است. با همه اینها حتی اگر چیزی که می‌بینم با داستان اعراب آن زمان تطبیق نداشته باشد، فکر می‌کنم این عدم تطبیق در اجرای خوب، پرداخت شخصیت‌ها و طراحی روابط ادما – که در سریال‌های تاریخی سخت‌تر است و در این سریال به نحو احسن صورت گرفته – گم نمی‌شود. پس پیشنهاد می‌کنم سریال «مختارنامه» را که داوود میربقری سال‌ها برای ساخت آن تلاش کرده‌از دست ندهید. اخیراً چند فیلم کلاسیک را مرور کردم که دیدن آنها خستگی را از جانم گرفته است. یکی از آنها فیلم «داستان وست‌ساید» اثر جروم رابینز است. این فیلم هم به لحاظ اجرا و هم به لحاظ مفهوم بسیار قوی است. داستان وست‌ساید اقتباسی مناسب از قصه «رومئو و ژولیت» است. نوسانات پایان‌بندی این فیلم با قصه «رومئو و ژولیت» متفاوت است اما قصه فیلم بسیار مناسب و درست و بجا کار شده است. اجرای قسمت‌های موزیکال این فیلم یکی از بهترین اجراهای موزیکال است که تا توجبه به ساخت فیلم در اوایل دهه ۶۰ بسیار موفق است. فیلم «نی» ساخته‌بافلسی، یکی دیگر از فیلم‌هایی است که به‌تازگی آن را برای چندمین بار دیدهام؛ فیلمی که به لحاظ مفهومی بسیار دوستش دارم اما آنقدر تلخ است که شاید توصیه‌اش خیلی درست نباشد. این فیلم داستان تنهایی‌هاست و مثل دیگر فیلم‌های باب فاسی بسیار شاخص است. کم‌دی «تاریخ جهان» دیگر فیلمی است که حالم را آرد جا. این فیلم به لحاظ شوخی با تاریخ و شکستن منطق و ایجابضای کیمیک بسیار جذاب است. پس اگر آن را گیر آوردید بدون معطلی ببینید و لذت ببرید.

مزقون: امروز زادروز مرتضی احمدی است آقاچون طهرون تولد مبارک

بهرنگ تنکابنی

مثل همه شهرهای ایران، تهران هم موسیقی دارد؛ موسیقی خودش، موسیقی برخاسته از فرهنگ، ادبیاتش، لجه‌اش... قطعاً همه ما موسیقی تهران را شنیده‌ایم و حتی برخی از ترانه‌هایش را از بر هستیم ولی شاید هیچ‌گاه به اهمیت آن نپنداشیده باشیم و تصور کنیم که این ترانه‌ها شوخی است، طنز است برای جمع‌های دوستانه ... اما تخته‌حوضی‌ها و ضربی‌های تهران بخشی از فرهنگ موسیقایی- نمایشی شهری هستند که کمتر از سه قرن پیش پایتخت ایران شد. ضربی‌خوانی‌ها و تخته‌حوضی‌ها زمانی محور اصلی نمایش‌های شهری تهران بودند. نمایشگران و پیش‌برده‌خوانان با حافظه‌ای نظیر ایبایی را در لحظه می‌آفریدند تا موجب شادی مردم شود و در هر نکته آن کنایه‌ای اجتماعی تشبیه‌گویی از ذهن شنونده می‌گرفت. لاله‌زار با همین پیش‌بردها و ضربی‌ها و تخته‌حوضی‌ها به محور فرهنگی تهران مبدل شد و جایگاهی پیدا کرد که حتی جریان تئاتر نوین ایران نیز همواره برای آن سر تعظیم فرود می‌آورد. بی‌شک، پیر لاله‌زار، مرتضی احمدی از تنها میراث‌داران فرهنگ سنتی شهر تهران است. او امروز ۶۶ساله می‌شود. پیش از ۶۰ سال است که بالا و پایین شهر تهران را می‌شناسد تا دایره‌المعارفی باشد برای نسلی که در مواجهه با نام‌های همچون دروازه شمرنون، آب کرج، درخونگاه، دروازه دولاب و ... چشم‌پاشش گرد و لبخندی شاید از سر تمسخر به گوینده نثار می‌کنند. به قول خودش بچه تهران است، میدان گمرک امروز، پدرش سقط‌فروش بوده، خودش می‌گوید سقط‌فروشی همان سورپارمکث امروزی است. از اواسط دهه ۲۰ به لاله‌زار آمد و پیش‌برده‌خوانی را پیشه خود



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۰۰ ■ شماره ۱۷۶ دوره جدید ■ یکشنبه ۹ آبان ۱۳۸۹ ■ ۲۳ ذیحده ۱۴۳۱ ■ ۲۱ اکتبر ۲۰۱۰

آخر

به انتخاب فیلمساز: بهترین های سینمای گانگستری به انتخاب مار تین اسکورسیزی

روزی روزگاری...



و سرگرم کننده هم هست. بازی پول مونسی در این فیلم شگفت‌انگیز است. همیشه برای اینکه نتوانستم با این بازیگر در یک دوره سینمایی کار کنم حسرت می‌خورم.

■ **پول خونی (۱۹۷۳)**

روند برآون تصویر فراموش‌شده این ژانر است. در اوایل دهه ۳۰ سه فیلم ماندگار در این ژانر ساخته است. او طعنه‌آمیزترین فیلم‌ها را در اوایل دهه ۳۰ ساخت. هر یک از این فیلم‌ها پر از نشانه‌هایی از هوشمندی درباره سیاست‌های آن سال‌ها، فساد و تباهی میان پلیس‌ها و جنایتکاران است که من هرگز این فیلم‌ها را فراموش نخواهم کرد.

■ **دهه پرشور ۱۹۲۰ (۱۹۳۹)**

بعد از جنگ جهانی اول سه دوست و سه هم‌رزم؛ ادی، جین و جرج به شهر برمی‌گردند، اما راه زندگی‌شان از هم جدا می‌شود. راتول والش با همین قصه معمولی یکی از ماندگارترین فیلم‌های ژانر گانگستری را ساخت. بعدها وقتی داشتم فیلم «رقای خوب» را می‌ساختم تمام مدت این فیلم جلوی چشم‌هایم رزه می‌رفت. صحنه‌های بی‌نظیری را که «راتول والش» از زندگی به سبک گانگسترها خلق کرده است هرگز فراموش نمی‌کنم.

■ **نیروی شر (۱۹۴۸)**

یک وکیل بی‌اخلاق با بازی «جان گریفیلد» را هرگز نمی‌توانم

پرتزه «سام یکین‌یا» بر پرده «سینما حقیقت»

مستند بلند «پرتزه سام یکین‌یا» تولید سال ۲۰۰۸ کشورهای ایتالیا و فرانسه به کارگردانی «میکل آنجلو دالتو» و «امبرو تو برلنگینی» در بخش بین‌المللی «مستند پرتزه» چهارمین جشنواره «سینماحقیقت» که طی روزهای ۱۷ تا ۲۱ آبان‌ماه ۱۳۸۹، در سینما فلسطین و سینما سپیده برپا می‌شود، روی پرده خواهد رفت. به گزارش روابط عمومی جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت، در این فیلم مستند، زندگی و آثار «سام یکین‌یا» یکی از فیلمسازان مشهور ژانر «وسترن» سینمای جهان مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.
تهران : آذان ظهر ۸:۱۱ آذان مغرب ۱۷:۲۹ آذان صبح فردا ۵:۰۱ طلوع آفتاب ۶:۲۶

خاک پای ملت ایران

سیدعلی میرفتاح

mirfattah@yahoo.com

کرگدن نامه

پهلوان دکتر علی سعیدلو، زحمت کشید و بازوند پهلوانی را به بازوی پهلوان محمود احمدی‌نژاد بست و خطاب به منتقدان فرضی گفت: «مگر پهلوان‌تر از احمدی‌نژاد هم داریم که بازوند پهلوانی بگیرد؟» این وسط من چه کارهام که بخوام پهلوان‌تر از او را فهرست کنم؟ هر کس خودش پهلوان‌تر است، لایذ مرید و نوچه و بالاخواه آنقدر دارد که از پس ادعای پهلوان دکتر علی سعیدلو برآید. من همین کلاه‌م را بچسبم که باد نبرد، خیلی هنر کرده‌ام...

کیورچالی: تو هم دیگر داری شورش را درمی‌آوری. اینکه دیگر ترس ندارد. نظر می‌خواهی بدهی، خب بده. این ننه من غریب بازی چیست که درمی‌آوری؟

مویدی: من هم همین را می‌خواستم بگویم. یک جوری می‌نویسند که مثلاً القا کند که خدایی نکرده نمی‌تواند حرفش را بزند.

روشن‌ضمیر: این اخلاق روزنامه‌نگاران واقعاً اخلاق بدی است. اولش حرفشان را می‌زنند، بعد معلوم‌نمایی می‌کنند که مثلاً نه، نمی‌شود حرف زد.

میرفتاح: آقای امیرشاهی، شما نمی‌خواهید چیزی در این باره بگویید؟

امیرشاهی: من هم با دوستان‌م موافقم که روزنامه‌نگار جماعت هوچی است و زیادی شلوغش می‌کنند...

میرفتاح: ما شدایم دور از جان دوستان همکارم. چوب دوسر‌طلا. پلاشیا را البته من کلام ادب و نزاکت می‌گویم، و گرنه اهل فل می‌دانند که بی‌اهلی چیست.

کیورچالی: اصلاً مسوولیتش با منم بگو. هر چه دلت می‌خواهد بگو. بگو ببینم اصلاً کسی با تو کاری خواهد داشت؟

میرفتاح: من کجا شما را پیدا کنم و بگویم که مسوولیت حرفم با شماست؟ بروم آنجا بگویم که چهارتا روح قلندر، مسوولیت ستون امروز مرا بر عهده گرفته‌اند؟ به جای برخورد با من، می‌بندنم می‌اندازند منی توی آبد.

کیورچالی: آنها هم نبرندند، طبق همین روانی که پیش گرفتی، به آنجا می‌رسی. بد هم نیست. همچه از روزنامه‌ای که هستی بدتر هم نیست.

مویدی: ترس میرفتاح، ترس. حرفت را بزن. به هر چیزی اگر انتقاد داری، انتقادت را بگو. لاپوشانی نکن.

امیرشاهی: دلیلی برای لاپوشانی نیست. خودت را تخلیه کن. راحت باش. حرفت را بریز بیرون. توی خودت نریز، غصبام می‌گیری‌ها.

روشن‌ضمیر: ما همگی پشت هستیم. به رشد ادامه بده. خودت را سانسور نکن. جلوی روزنامه بایست. مقاومت کن. مجبورشان کن حرفت را چاپ کنند... برو جلو، ما هوایت را داریم.

میرفتاح: ... من واقعاً هم انتقاد زیادی ندارم، فقط می‌گویم کاش بسه هر ایرانی یک بازوند پهلوانی می‌دادند. ایرانیان همشان قهرمان و پهلوانند. من به تک‌تک ایرانی‌ها اعتقاد دارم و ایمان دارم. ایرانیان لایق بازوند پهلوانی هستند. من هم کای پای ملت ایران هستم.

کیورچالی: همه‌شورت را ببرد با این انتقادت. یخ کنی. **مویدی:** من گفتم حالا چه می‌خواهی بگویی. **میرفتاح:** شما ایرانیان را نمی‌شناسید. ایرانیان مردمان بزرگی هستند. فقط چون توزیع بازوند پهلوانی سخت است، کاش با این پراهنه‌های نقدی به حساب‌شان واریز کنند تا سه ماه دیگر برداشت کنند و به بازویشان ببینند.

سکانس آخر

تجلیل از هوشنگ کاووسی در جشنواره تصویر استاندارد

ایلتا: بزرگداشت هوشنگ کاووسی به بهانه ساخت مستندهای «سوخت‌گیری هوایپما» در سال ۱۳۴۳ و «استاندارد صنعتی و تحقیقات علمی» در سال ۱۳۴۳ و «علمی» محصول سال ۱۳۴۴ برگزار می‌شود. بزرگداشت هوشنگ کاووسی در جشنواره تصویر استاندارد برگزار می‌شود.

در نخستین جشنواره تصویر استاندارد از هوشنگ کاووسی استاد و پیشکسوت عرصه فیلم کوتاه و مستند تجلیل می‌شود. مستندهای «سوخت‌گیری هوایپما» برنده دیپلم افتخار و «استاندارد صنعتی و تحقیقات علمی» مقام دوم و دیپلم افتخار را از کنگره استانداردهای مسکو در دهه ۴۰ دریافت کرده‌اند.

انتظامی: هنر مردان ما حقوق کمی می‌گیرند و گوشت کیلویی ۲۰ هزار تومان است

ایسنا: عزت‌الله انتظامی پیشکسوت تئاتر و سینما با حضور در نمایشگاه مطبوعات و خبرگزاری‌ها از بی‌کاری هنرمندان و نبود امکانات برای فعالیت دانشجویان ابراز ناراضایی کرد. عزت‌الله انتظامی در نمایشگاه مطبوعات و خبرگزاری‌ها در جمع خبرنگاران افزود: بسیاری از فارغ‌التحصیلان هنری کشور به دلیل نبود امکانات و شرایط برای کار و تعداد اندک سالن‌های نمایش به جای کار هنری کارهای آزاد می‌کنند.

او ادامه داد: این اتفاق بد در شرایطی می‌افتد که من به بسیاری از این جوانان اعتقاد دارم و شاهد موفقیت آنها هستم. انتظامی همچنین با اشاره به وضعیت دریافت حقوق هنرمندان پیشکسوت گفت: اصلاً تفاوتی نمی‌کند که چهره ماندگار داشته باشید یا دارای نشان درجه یک هنری باشید، هنرمندان قدیمی حقوق کمی می‌گیرند. این در حالی است که گرانی بر کشور حاکم است.



می‌دهد. هجوی سرخوشانه که محصول همان مقوله واسازی ساختار (دیکانستراکشن) می‌تولد باشد. فرو ریختن ساختار دیدگاهی پیشین و ساختن دوباره ساختار، اما این بار لحنی خودخواسته که منجر به هجو ساختار قبلی می‌شود. اگر چه این رخداد در مکاتبی بین‌المللی به دلیل وضعیت پست‌مدرن بشر، امری قابل حصول در کارگردان‌های بسیاری است، اما درست به دلیل تعبیر دقیق همین واژه واسازی، در ذهن هر هنرمندی تبدیل به امری منحصر بفرد می‌شود. یعنی برخورد اینجینینی با دیدگاه و ساختار در کون‌ها یک جور به چشم می‌خورد، در کاستاریکا به طرزی دیگر و در اثری اینچنین که نقطه عزیمتش بحرانی روان‌کاوانه(اجتماعی است، رنگی دیگر به خود می‌گیرد، اما به هر حال ما را بن طنه هوشمندانه عبدالوهاب می‌رساند که به جدی‌ترین شکل ممکن طراحی و برگزار شده و فقط محصول نهایی است که ما را به خنده وامی‌دارد و این یعنی یک کم‌دی درنداک.

و اما بعد...: اندر آداب نوشتار ده قاعده برای «همزه»

جعفر مدرس صادقی

«هیأت» (استننا: «توام»)
«مرئی» (جرتئی: «رنیس»، «جبرئیل»، «میکائیل»
«جرتئی» (جرتئی: «شمسای»، «عربی‌اصل»
«مسائل»، «مصائب»، «خان»، «رسائل»، «علام»، «کائنات»، «مراکک»
۷- همزه‌ی وسط کلمه، بین الف ممدود و کسره، در بسیاری موارد، تبدیل می‌شود به «ی».
«دایره»، به جای «دائرة»، «شمسای»، به جای «شمائل»! «مایل»، به جای «مائل»، «جایز»، به جای «جائز»، «تایب»، به جای «تائب»، «فایده»، به جای «فوائد»، «طایر»، به جای «طائر»، «اولیل»، به جای «وائل»، «عایق»، به جای «عائق»، «عواید»، به جای «عواید»، «قصاید»، به جای «قصائد»، «قبایل»، به جای «قبائل»، «طایفه»، به جای «طائفه»، «سایر»، به جای «سائر»!
۸- همزه‌ی آخر کلمه، بعد از فتحه، روی الف: «دب»، به جای «آدب»، «آئر»، به جای «آئر»، «اسیر»، به جای «أسیر»! «سم»، به جای «اسم»، «اسلوب»، به جای «أسلوب»، «یمان»، به جای «ایمان»!

۱- همزه‌ی اول کلمه تبدیل می‌شود به الف: «فراقت»، به جای «آدب»، «آئر»، به جای «آئر»، «اسیر»، به جای «أسیر»! «سم»، به جای «اسم»، «اسلوب»، به جای «أسلوب»، «یمان»، به جای «ایمان»!
۲- همزه‌ی وسط کلمه، بعد از فتحه، روی الف: «آری»، «رأس»، «مأسن»، «مأساو»، «مأخذ»، «تألیف»، «تأثیر»، «تأثر»، «تأسف»، «هائوس»، «مستاجر»، «تأدیب»، «شان»، «تألو»، «آرفت».
۳- همزه‌ی وسط کلمه، بعد از ضمه و قبل از سکون، فتحه و الف ممدود، روی واو: «مؤمن»، «ؤلسؤ»، «ؤیت»، «ؤزیا»، «ؤلسا»، «ؤولف»، «مؤدب»، «مؤذن»، «مؤثر»، «مؤنث»، «مؤسس»، «مؤسسه»! و «سؤال»، نه «سؤال»!
۴- همزه‌ی وسط کلمه، بین سکون و الف ممدود و بین فتحه و الف ممدود، تبدیل می‌شود به «ه»!

«قرآن»، «هرأت»، «مُنشأت»، «مأخذ»، «لألی»، «هال»!
۵- همزه‌ی وسط کلمه، بین الف ممدود و تائی مربوطه، روی دندان: «فراقت»، به جای «فراة» و «فراة»، «لأرنة»، به جای «لأر» و «لأرات»، «لأرنة»، به جای «لأرة» و «لأرات»!
۶- همزه‌ی وسط کلمه، قبل از واو ممدود، بعد از کسره، بین فتحه و کسره، بین سکون و فتحه، قبل از «ی»، و بین الف ممدود و کسره، روی دندان: «ششون»، به جای «شؤون»، «نؤس»، به جای «نؤوس»! «مستول»، به جای «مسؤول»، «مئروس»، به جای «مئروؤس»، «رؤف»، به جای «رؤؤف»، «مؤنث»، به جای «مؤنث»، «تؤولنه»، «تؤرنة»، «تؤر»! «مطمئن»، به جای «مطمئنة»، «جؤنث»، به جای «جؤنث»، «هؤیت»، نه «هؤتله»، نه «هؤسالة»!

«هؤتله»، نه «هؤسالة»! «جؤنث»، به جای «جؤنث»، «هؤیت»، نه